



محله گردی

ساکن قدیمی توس، در ۷ دهه از عمر خود روزگار متفاوتی را تجربه کرده است

خانه‌های قلعه به هم راه داشت

کل روستای توس خلاصه می‌شد در همین بناهای کاه‌گلی که الان از آن یک خرابه مانده است، ما ۱۵ خانوار بودیم. بالای قلعه، خانه ارباب بود و ورودی روستا هم خانه داروغه، خیلی از این خانه‌ها به همدیگر راه داشت و زندگی‌ها بسیار صمیمی بود.



ایستگاه اول

بهشتی‌ا در روزگاری که چرخ کشاورزی لنگ می‌زد و همه راه شهر را در پیش می‌گرفتند او ماند تا به قول خودش اصالت زندگی در دیار آبا و اجدادی‌اش را از کف ندهد. کار در شرکت تعاونی روستایی را پذیرفت تا کاری کند که حال روستا و روستاییان بهتر باشد. قدرت ا... رحمانی در آستانه ۷۰ سالگی بخشی از هویت توس است، محدوده‌ای تاریخی و کهن که در گذر زمان تغییرات زیادی را به خود دیده است. از افزایش جمعیت گرفته تا تغییر شغل مردم و بافت این محدوده حالا شهری که به نام محله فردوسی شناخته می‌شود. تغییراتی که در خاطرات آقا قدرت پررنگ است و به گفته خودش انگار همین دیروز از جلو چشمانش گذر کرده است.

ایستگاه دوم

اینجا در قلعه بود که خانم‌ها از آنجا برای شست و شوی ظروف و لباس‌ها رفت و آمد می‌کردند. ماهم که بچه بودیم از این در و در اصلی قلعه دنبال هم می‌کردیم و می‌دویدیم، بعضی وقت‌ها هم دعای بزرگ‌ترها را به جان می‌خردیم.



اطراف قلعه تاریخی توس

ایستگاه سوم

ایستگاه چهارم

در این گوشه از باغ فردوسی نزدیک موزه، یک کلاس درس بود، سه سال را اینجا درس خواندم. زیر کلاس یک حوض انبار بود که آب سرد و گوارایی داشت، لیوان و این حرفا که نبود بادست آب می‌خوردیم و می‌چسبید.



ایستگاه پنجم



جلوآرامگاه محل بازی ما بود. دخترها جدا پسرها جدا، من و بچه‌های روستا گوی‌های جیری درست می‌کردیم و گوی بازی می‌کردیم، خیلی از مانرنژی می‌گرفت ولی لذت بخش بود.

ایستگاه ششم



اینجا زمین‌های کشاورزی ما بود، از ساعت ۶ صبح تا ظهر با پدرم کار می‌کردم، گندم می‌کاشتیم و چغندر و جو، آن روزهای سرسبز و پردرخت اینجا را یادم هست، بی‌آبی همه چیز را گرفت.

کشتی پهلوانی در توس اصالت دارد، بچه‌ها همیشه در قلعه با هم کشتی می‌گرفتند. گاهی هم می‌رفتیم جلو آرامگاه کشتی ببینیم که لذت دوچندانی داشت، گل کشتی پهلوانی در توس هم آن روزی بود که در دهه ۵۰ آفاتختی مهمان دیار ما شد.



زمین‌های بایر کنار محله فردوسی